

### فصلنامه تاریخ اسلام

سال هفتم، زمستان ۱۳۸۵، شماره مسلسل ۲۸، ص ۵ - ۲۳

## قبیله کنده قبل از اسلام

\* سیاوش عبدی

قبیله کنده از قبایل مهم قحطانی یمن بودند و در نزدیکی خضرموت سکنی داشتند، تا این‌که بعدها به نجد مهاجرت کردند. به دلیل نقش مؤثر اشعت بن قیس کندي و خاندانش در برخی از وقایع صدر اسلام، شناخت پژوهش قبیله او (کنده) در دوره جاهلیت از اهمیت به سزاوی برخوردار است. تحقیق در این مبحث به ما کمک می‌کند تا بسیاری از قضایای تاریک و مبهم تاریخ صدر اسلام را بهتر بشناسیم؛ از جمله جریان ارتداد، فتوح و ... که به نوعی خاندان اشعت در آنها نقش داشته‌اند.

واژه‌های کلیدی: قبیله، کنده، خضرموت، نجد، أكل المُرار، اشعت، جاهلیت.

## مقدمه

قبیله کنده، از قبایل قحطانی ساکن منطقه حضرموت در جنوب عربستان بودند. این قبیله، پس از مهاجرت از جنوب به شمال در نجد مستقر شدند. آنان در مرکز شبهه جزیره عربستان حکومتی را به وجود آوردن که از نخستین و معروف‌ترین ملوک آن می‌توان به «حجر اکل المُرَار» اشاره کرد. مهم‌ترین اقدام وی، گرفتن سرزمین‌های بکرین وائل از حاکمیت آل لخم بود. کنده به رهبری او حکومتی قبیله‌ای تشکیل دادند که باعث وحدت‌بخشی گروهی از عرب‌های نیمه بدوی و بدوی گردید. این عمل کرد کنديان، پیش از شکل‌گیری حکومت در حجاز و ظهور پیامبر اسلام(ص) بود و بدین دلیل، اهمیت قابل ملاحظه‌ای داشت. از دیگر فرمان‌روایان معروف کنده، بعد از حجر، حارث نام داشت که وی باعث گسترش قلمرو قبیله خود گردید.

پس از افول قدرت کنديان در نجد، آنان به حضرموت مهاجرت نمودند. از مشهورترین ملوک آنها در این منطقه، می‌توان به «معدیکرب» معروف به «اشعش» (ژولیده موی) اشاره نمود که از نفوذ و قدرت فراوانی در زمان خود برخوردار بود.

## خاستگاه و نسب قبیله کنده

از جمله قبایل قحطانی ساکن جنوب عربستان و در منطقه حضرموت، قبیله کنده بود.<sup>۱</sup> کنده نسبشان به ثور (کنده) بن عقیر بن الحارث بن مره ادرین زید بن یشجب بن عرب بن زید بن قحطان بن سبا می‌رسد.<sup>۲</sup> تاریخ‌نویسان، وطن اصلی این قبیله را جبالی در یمن، مجاور با حضرموت دانسته‌اند. اطلاع دقیقی از محل سکونت اولیه کنده، قبل از مهاجرت به حضرموت و چگونگی هجرت‌شان در دسترس نیست.<sup>۳</sup> به عبارت دیگر، کنده یا کذت، مجموعه قبایلی به شمار می‌آمد که منشاءان را جنوب عربستان می‌دانند. آنان در بخش شرقی یمن سکنی داشتند که مرکز آن شهر دمُون<sup>۴</sup> بود. امروأالقیس در شعر خود، دمُون را

یکی از بlad ایشان می‌داند.<sup>۴</sup> نام قبایل کنده یا کنده، بارها در کتیبه سبئی آمده است.<sup>۵</sup> «یاقوت حموی»، کنده را مخالفی از مخالفاهای جنوب یمن و نام قبیله‌ای ذکر می‌کند.<sup>۶</sup> «کحاله»، مؤلف معجم القبایل العرب نیز سرزمین کنده را در کوههای یمن در دو مایلی حضرومتوت واقع می‌داند و تیره‌های عمدۀ آن را، معاویه بن کنده، السکون و السکسک بیان می‌کند.<sup>۷</sup> قبایل کنده با حکام حمیری مسلط بر منطقه یمن روابط دوستی برقرار کرده بودند و به این دلیل، حمیریان نیز از آنان در امور دولتی خویش استفاده می‌نمودند.<sup>۸</sup> در زمان حسان بن تبع، پادشاه حمیری، سربرستی کنديان را حُجَّرین عمرو عهده‌دار بود و به علت دوستی و خویشاوندیش با حسان به خدمت این امیر حمیری در آمد و در فتوح او در شبه جزیره شرکت کرد.<sup>۹</sup>

این مطالب، بررسی اجمالی از خاستگاه و نسب قبیله کنده قلمداد می‌شود، ولی نکته مسلم این که در حضرومتوت، دو شاخه از قبیله کنده ساکن بودند یک گروه، بنی حارت بن معاویة الاصغر بن ثور بن مرتع بن معاویه به شمار می‌رفتند که عنوان کنده بیشتر به آنان اطلاق می‌شود و از جمله بزرگان و ملوک‌شان، می‌توان «معدیکرب بن جبلة» را نام برد. شاخه دیگر آن را بنی الاشرس ذکر می‌کنند که قبایل تجیب، سکون و سکاسک بودند و نسبیشان را به اشرس بن مرتع می‌رسانند.<sup>۱۰</sup>

### مهاجرت قبیله کنده از حضرومتوت

اعراب کنده در زمانی نامعلوم و به سبب بروز بعضی مسائل در جنوب عربستان، ناگزیر به مهاجرت از منطقه حضرومتوت شدند و در صدد جستجوی مکان مناسب برای خود در میان قبایل شمال عربستان برآمدند. آنان با عبور از راههای قدیمی از جنوب عربستان، روانه شمال گشتند و پس از رسیدن به نجد، پراکنده و به صورت گروه‌ها و قبایل، در نواحی مختلف عراق، فلسطین، فینیقیه و سوریه سکنی گزیدند.<sup>۱۱</sup> آنان در عربستان مرکزی، بخشی از اراضی متعلق به قبیله معد را اشغال کردند که مرکز آن شهر غمرذی کنده در جنوب غربی نجد قرار داشت<sup>۱۲</sup> و فاصله اش تا مکه دو روز بود.<sup>۱۳</sup>

در پاسخ به این سؤال که چرا کنديان مجبور به مهاجرت شدند، مورخان، دلایلی را ذکر نموده‌اند که از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

يعقوبی علت مهاجرت کنده را از حضرموت چنین می‌داند که دو قبیله کنده و حضرموت با هم درگیر شدند و با تهدید شدن هر دو طرف به تباهی، کنده‌ها که ضعیفتر بودند با کوچ از حضرموت به نجد، در نزدیکی قبایل معده سکنی گزیدند و سپس فردی به نام مرتع بن معاویه بن ثور (کنده) را بر خود حاکم نمودند.<sup>۴</sup> مطابق روایت یعقوبی، «حجر بن عمرو» ششمین پادشاه کنده است که قبل از او مرتع بن معاویه بن ثور، بیست سال و سپس پسرش ثور بن مرتع، اندک زمانی بر آنان حکومت کرد و بعد از او، معاویه بن ثور و حارث، فرزندش چهل سال به آن‌جا پادشاهی داشتند، و به دنبال آن وهب، بیست سال حکمرانی بر کنده عهده‌دار بود.<sup>۵</sup>

نظر دیگر این که در زمان «حسان بن تُبع» پادشاه حميری، حجر بن عمرو، سربرستی کنده‌ها را بر عهده داشت و بود به سبب دوستی و خویشاوندی<sup>۶</sup> بین حسان بن تبع و حجر، وی از سوی حسان بر قبایل معده ساکن در نجد حاکم شد.<sup>۷</sup> حجر به همراه قبیله‌اش با مهاجرت به نجد، در بطن عاقل فرود آمد.<sup>۸</sup> حمزه اصفهانی نیز معتقد است؛ نخستین شاه کنده در نجد، «حجر آكل المُرار» بود<sup>۹</sup> که در آغاز از طرف تبع، به‌سوی عراق حرکت نمود و با سکونت در سرزمین معده به حکومت منصوب شد، و چون تبع درگذشت، حجر به سبب حُسن سیرتش، در منطقه خود هم‌چنان حکومت می‌کرد تا سرانجام در پی تباهی عقلش، از دنیا رفت.<sup>۱۰</sup> عقیده دیگر مبنی بر علت مهاجرت و به دنبال آن فرمان‌روایی حجر آكل المُرار<sup>۱۱</sup> بر نجد را می‌توان چنین بر شمرد که در قبیله بکر بن وائل، به تدریج بی‌خردان بر خدمدان برتری یافتند و در حکمرانی برایشان چیره گردیده بودند تا جایی که توانا، ناتوان را از میان بر می‌داشت. از این‌رو، دانایان با دقت در کار خویش بر آن شدند تا کسی را پادشاه خود سازند که داد ناتوان را از توانا بگیرد، ولی عده‌ای، این گروه از چنین عملی، بر حذرشان داشتند و آنان دریافتند که اگر از میان خود، یکی را به پادشاهی برگزینند، موفق به اجرای کاری نمی‌شود. زیرا، گروهی فرمان‌بردار او

و دسته‌ای دیگر از مخالفانش می‌گردیدند. سرانجام، نزد یکی از تبع‌های یمن رفتند و از او خواستند که کسی را به پادشاهی شان بگمارد. او نیز حجر بن عمرو آكل المُرار را پادشاه ایشان ساخت.<sup>۲۲</sup> حجر به همراه قبیله‌اش به نجد مهاجرت کرد و در بطن عاقل نزد آنان فرود آمد. از مهم‌ترین اقدامات وی، تصرف سرزمین‌های بکر بن والل از تسلط حاکمیت آل لخم بود که او را در نظر بکر بن والل محترم و محبوب نمود.<sup>۲۳</sup>

ابن خلدون معتقد است، حسان بن ثبع، پس از بازگشت از جنگ‌هایش در شمال و منطقه حجاز، برادر ناتنی اش حجر بن عمرو که همان آكل المُرار است را بر همه فرزندان مَعَد بن عدنان حکومت داد.<sup>۲۴</sup>

### تأسیس حاکمیت قبیله کنده

حکومت کنده در شمال، متشکل از قبایلی بود که از اتحاد گروه‌های عشیره‌ای پدید آمد. آنان به قبایل کنده و مَعَد تعلق داشتند. نخستین بار در تاریخ، از کنده در قرن چهارم میلادی سخن گفته شده است،<sup>۲۵</sup> اما ظاهراً بنیان‌گذار مشهور این فرمان‌روایی، حجر ملقب به آكل المُرار برادر ناتنی حسان بن ثبع پادشاه حمیری بود که حسان در حدود سال ۴۸۰ میلادی، حکومت برخی از قبایل مطیع‌اش در عربستان را به او داد.<sup>۲۶</sup>

نوشته‌های مورخان اسلامی در جزئیات مربوط به حجر، متفاوت به نظر می‌رسند، اما با وجود این، هسته اصلی اخبار و روایات آنان درباره حجر آكل المُرار، همگون است. بر طبق آن، حجر کنده در اثر پشتیبانی و تمایل ثبع یا حسان بن ثبع که هر دو ملک حمیر بودند، بر معدهای فرمان راند.<sup>۲۷</sup> کندهایان به رهبری حجر، حکومت قبیله‌ای را تشکیل دادند که پیش‌روی و حملات‌شان، عامل ارتباط گروه‌های فراوانی از اعراب ساکن نیمه بَدوی و بَدوی، در محدوده‌ای وسیع گردید. صرفاً، ظهور حاکمیت کنده به فرمان‌روایی حجر، اهمیت چندانی ندارد، بلکه این نخستین تلاش در عربستان است که در جهت پیوستن گروهی از قبایل به محدوده نفوذ یک قدرت مرکزی انجام گردید.<sup>۲۸</sup> بنابراین، عملکرد کندهایان، پیش از وحدت حجاز و ظهور پیامبر اسلام(ص)، از اهمیت قابل ملاحظه‌ای

برخوردار است.

نکته مسلم این که حاکمیت کنده، تابع دولت حمیری بود، چنان که آل لخم از ایران و غسانیان نیز از روم اطاعت می‌کردند.<sup>۳۹</sup> پس از مرگ حجر، پسرش، عمرو، به فرمان روایی کنده رسید.<sup>۴۰</sup> او را «مقصوص» به معنای محدود و مقید می‌خواندند، زیرا تمام هم و کوشش خود را به نگهداری قلمرو پدرش محدود کرده بود و اندیشه گسترش آن را در سر نمی‌پروراند.<sup>۴۱</sup> عمرو والمقصوص به وسیله امیر غسانی با تاخت و تازش به کنده به قتل رسید<sup>۴۲</sup> و حارث جانشین وی گردید.

حارث، مشهورترین و شجاعترین فرمانروای کنده بعد از حجر اکل المرار بود. وی پس از آن که در قلمرو خویش، نظم و انضباط برقرار نمود، با ایجاد لشکری برای خونخواهی پدرش، گاهی در حدود منطقه شام، به جنگ و غارت‌گری می‌پرداخت.<sup>۴۳</sup> او تقریباً در سال ۴۹۶ میلادی، با حمله‌هایی به مرزهای شرقی فلسطین، والی رومی آن منطقه را به مقابله با خود تحریک کرد. با افزایش این حمله‌ها در سال ۵۰۰م، عاقبت امپراتور روم شرقی «آناستازیوس» مجبور شد در سال ۵۰۵م، با حارث صلح کند. بنابراین، با به رسمیت شناختن حاکمیتش بر کنده، او را بر ضد ایران و حیره هم‌دست خود ساخت و همان سال در جنگ میان ایران و روم، بر مملکت حیره هجوم برد و پس از مرگ نعمان بن الاسود، امیر حیره، در جنگ با رومی‌ها، بر آن مملکت استیلا یافت و بیشتر اراضی آن جا را به مدت دو الی سه سال در تصرف خود نگهداشت.<sup>۴۴</sup>

در مورد تسلط حارث بر حیره، نظر دیگری هم وجود دارد که در روزگار قباد، شاهنشاه ساسانی، مزدک ظهرور کرد و مردم را به آین خود فرا خواند. قباد نیز به او گروید. در آن زمان مُنذر ماء السماء، امیر فرمان بردار شاه ایران بود که بر حیره و نواحی وابسته به آن حکومت می‌کرد.<sup>۴۵</sup> قباد، با گرویدن به آین مزدک، منذر را به آن، فرا خواند، ولی او نپذیرفت. پس از آن قباد، حارث را به آین دعوت نمود که او این پیشنهاد را پذیرفت،<sup>۴۶</sup> لذا قباد با برکناری منذر از حاکمیت حیره، حارث را به جای او نشاند.<sup>۴۷</sup> او به حارث چنین نوشت که میان ما و امیر پیش از تو پیمانی وجود داشت و می‌خواهم تو را ببینم.<sup>۴۸</sup> حارث

بن عمرو کنندی، با گروهی نزد او آمد و آنان یکدیگر را ملاقات کردند. آن‌گاه توافق نمودند که حارت و یارانش از حدود فرات، به این طرف تجاوز نکنند،<sup>۳۹</sup> اما با تسلط او بر حیره، قدرتش افزایش یافت.

وقتی خسرو اتوشیروان به پادشاهی رسید، منذر بن ماء السماء را دوباره به حکومت حیره منصوب نمود. آن‌گاه حارت را که از فرمان‌روایی حیره بر کنار کرده بود، به دربار خویش فرا خواند،<sup>۴۰</sup> اما وی بر جان خویش بیمناک شد و با فرزندان و اموال و خدم و حشمش گریخت.<sup>۴۱</sup> منذر سوم، امیر لخم، پس از آن که در سال ۵۵۲م. موفق شد حیره را از حارت پس بگیرد،<sup>۴۲</sup> در پی او شتافت، ولی وی با رساندن خود به سرزمین‌های کلب، رهایی یافت.<sup>۴۳</sup> لشکریان منذر، اموال و خدمش را به تاراج گرفتند و قریب به پنجاه تن از سران کنندی را اسیر نمودند و آنان را نزد منذر برداشت که او همه را به قتل رسانید.<sup>۴۴</sup> حارت نیز به دست قبیله بنی کلب کشته شد.<sup>۴۵</sup>

### انحطاط کندييان و بازگشت آنان به حضرموت

پس از آن که حارت توانست حکومت حیره را در اختیار گیرد، نزد سایر قبایل عرب قدرتمند شناخته شد و آنان با او هم پیمان گردیدند. از جمله، بزرگانی از قبیله مَعَد پیش او آمدند و خواستار تعیین حاکمانی از سوی او بر خود شدند. حارت، چهار پسرش را بر قبایل مَعَد حاکم کرد. حُجر را به حکومت بر بنی اسد، بنی خذیمه و بنی غطفان گماشت و شرحبیل را بر بنی بکر بن واشق و بنی حنظله و طوایفی از بنی ذرام بن تمیم و الرباب، حاکم نمود و معدیکرب را بر قیس بن عیلان و نیز مسلمة بن حارت را بر تغلب و نمر بن قاسط، به حکومت نشاند.<sup>۴۶</sup>

پس از قتل حارت، چهار پسرش بر حکومتشان باقی ماندند و فقط از نفوذشان کاسته شد. منذر با سعی در تصرف سرزمین‌های تحت تسلط پسران حارت، بین آنان اختلاف انداشت. چنین نقل شده است که او سعی کرد با فرستادن هدایایی حسد برادران را نسبت

به هم دیگر برانگیزد. یعقوبی می‌نویسد؛ چون منذر دست یافتن آنان را به سرزمین عرب دید، بر ایشان رشك برد و میان برادران، فتنه‌انگیزی نمود. هدیه‌هایی برای مسلمه بن حارث فرستاد و در نهان کسی را گفت، نزد شرحبیل رفت و به او گفت؛ مگر مسلمه از تو بزرگ‌تر است که این هدیه‌ها از منذر برای او می‌رسد. پس شرحبیل، هدیه‌ها را به راهزنی گرفت، سپس (منذر) بین دو برادر فتنه‌انگیزی کرد تا آن جا که به جنگ یک دیگر برخاستد و شرحبیل کشته شد.<sup>۳۷</sup> وقتی مسلمه از قتل شرحبیل آگاه شد به توطئه منذر پسی برد و از بیم جان، به قبیله بکر بن واٹل پناه برد، ولی در طی درگیری میان قبیله بکر و منذر مسلمه کشته شد.<sup>۳۸</sup> پس از این واقعه، دو برادر حجر و معديکرب بن حارث نیز نفوذ خود را از دست دادند به طوری که قبیله بنی اسد بر کشن حجر متفق شدند و سپس او را کشتنند.<sup>۳۹</sup>

اختلاف پسران حارث که هر یک بر قبیله‌ای ریاست داشتند، این خاندان را از هم گسیخت و سقوط نهایی فرمان روایی کنده را با عمر کوتاهش قطعی نمود.<sup>۴۰</sup> و حاکمیت آن را از هم پاشید. غیر از معديکرب بن حارث، حاکم بر قیس عیلان، و امراء ضعیف مسلط بر برخی از قبایل اجدادی شان، حکمرانی قوی باقی نمانده بود.<sup>۴۱</sup> با سقوط حاکمیت کنده، یکی از دو رقیب حیره، در کشمکش، بر سر ریاست عرب‌های شمال، از میان رفت.<sup>۴۲</sup> رقیب دیگر، غسانیان بودند. امرؤالقیس، شاعر معروف عرب، که یکی از ملعقات سبع را به نظم در آورد، از این خاندان به شمار می‌آید. وی بسیار کوشید تا شاید از قدرت کنده‌یان چیزی به دست آورد. قصاید او سرشار از کینه‌اش به لخیان است. او به طلب کمک تا قسطنطینیه رفت به این امید که شاید توجه ژوستی نیان، دشمن حیره، را جلب نماید، اما هنگام بازگشت، در حدود سال ۵۴۰م. در نزدیکی انقره، به دستور امپراتور مسوم شد.<sup>۴۳</sup>

«ابن حبیب» می‌نویسد: «سایر کنده‌یان، بنا به درخواست عمرو اقلیل بن ابی کرب بن قیس بن مسلمه بن حارث به حضرموت مراجعت کردند.<sup>۴۴</sup> از این پس حکومت از تسلط

بنی حجر اکل المُرّار خارج شد و به بنی جبلة بن عدی بن ریبعة بن معاویة الاکرمین رسید که «معدیکرب»، جد اشعث بن قیس، از جمله آنان است.<sup>۵۵</sup>

به طور کلی در مورد قبیله کنده می‌توان گفت که اوچ قدرت حکومت کنده، قرن پنجم میلادی بوده است. «جواد علی» می‌نویسد به علت این که قانون حاکم بر بادیه تحکم است و هر کدام از قبایل زیر دست دوست دارند هر چه سریع‌تر این تحکم را از بین ببرند و آزادی خود را باز یابند؛ حکومت بر قبایل، زیاد طولانی نیست. آن کنده، پس از این که مذکوری بر نجد و عراق حکومت کردند به حضرموت برگشتند که تعداد مهاجران، تا سی‌هزار نفر روایت شده است.<sup>۵۶</sup>

### اشعث بن قیس رئیس قبیله

معدیکرب، جد اشعث، نیز ملکی قدرتمند از ملوک عرب بود که «اعشی» شاعر مشهور، قصاید چهارگانه خود را در مدح او سروده است.<sup>۵۷</sup> او بر کنديان در حضرموت حکمرانی می‌کرد<sup>۵۸</sup> و در طی نزاعی قبیله‌ای کشته شد.<sup>۵۹</sup> بعد از معدیکرب، پسرش، قیس الاشج [شکسته پیشانی]، به حکومت کنديان رسید و چون در یکی از جنگ‌ها پیشانی او شکسته شده بود او را آشج نامیدند.<sup>۶۰</sup> قیس، پدر اشعث، در حدود سال ۶۲۵م. طی جنگی با قبیله بنی مراد به قتل رسید. چنین روایت شده که قیس بن معدیکرب به قبیله مراد خیانت نمود، بدین معنا که میان ایشان تا زمان معینی پیمان بود، اما در جمعه، آخرین روز آن مهلت، او جنگ به راه انداخت که در آن کشته شد.<sup>۶۱</sup>

بعد از قتل قیس، از سوی قبیله مراد، فرزندش معدیکرب معروف به «اشعث»، ریاست کنديان را در حضرموت به دست گرفت. علت شهرت معدیکرب بن قیس را به این نام چنین آورده‌اند که وی دائم موی سرش زولیده بود، لذا به این اسم شهرت یافته است.<sup>۶۲</sup> او به قدری بدان معروف گردید که نام اصلی اش از خاطره‌ها محو گشت، و اشعث بر زبان‌ها افتاد.<sup>۶۳</sup> اشعث در حضرموت چشم به جهان گشوده و با به سنش، هنگام مرگ [۶۳ سال]

می‌توان تولد او را در حدود سال ۵۹۶ میلادی به بعد دانست. بنابراین، احتمالاً وی زمان هجرت پیامبر اسلام(ص)، حدود ۲۵ سال داشت.<sup>۶۴</sup> متأسفانه، منابع تاریخی، راجع به اشعت و ریاستش بر کنديان حضرموت تا قبل از مسلمانی اش اطلاعات زیادی به ما نمی‌دهند. با وجود این، مهم‌ترین مطلبی که مورخان اسلامی به آن اشاره کرده‌اند، تلاش او برای گرفتن انتقام خون پدرش، از بنی مراد است.

هنگامی که قبیله مراد، قیس الاشج، پدر اشعت را کشته‌است، او به خون خواهی پدر خروج کرد. قبیله کنده در آن جنگ، تحت فرمان سه پرچم بودند. فرمانده یکی از پرچم‌ها، کبس بن هانی، دیگری، ابوجبر قشع بن یزید ارقم و سومین آنان اشعت بود<sup>۶۵</sup> که در محل قبیله مراد دچار اشتباه شدند و با ایشان در نیفتادند و بر بنی حارث بن کعب حمله بردن.<sup>۶۶</sup> کبس و قشع هر دو کشته شدند و اشعت نیز اسیر گردید.<sup>۶۷</sup> وی برای نجات خود، سه هزار شتر را به رسم فدیه به قبیله حارث تسليم کرد.<sup>۶۸</sup>

در مورد فدیه برای هیچ عربی نه پیش و نه پس از او، این تعداد شتر پرداخت نشده است. «ابن ابی الحدید» در این باره چنین نقل می‌کند: «فديه آزادی او دو هزار شتر و هزار شتر دیگر تازه سال و سال خورده بوده»،<sup>۶۹</sup> ولیکن «ابن رُسته» در خصوص پرداخت فدیه، این گونه معتقد است: «اشعت به خاندان حارث بن کعب خیانت نمود، چون با آنها جنگید، او را اسیر کردند و فدیه آزادیش را دویست شتر جوان تعیین کردند، او صد شتر به ایشان داد و بقیه بر ذمت او باقی ماند که هرگز نپرداخت، تا این‌که اسلام آمد و هر چه را که جاھلیت بود، از بین برد».<sup>۷۰</sup>

درباره دین اشعت و قبیله‌اش، منابع تاریخی اطلاعات روشنی را عرضه ننموده‌اند، اما با توجه به این‌که آنان مجاور مراکز مسیحی و یهودی قرار داشتند، شاید برخی از ایشان، به آئین مسیحی و یا یهودی گرویده بودند. «تقی‌زاده» ملوک کنده را نصرانی مذهب قلمداد می‌کند،<sup>۷۱</sup> اما ابن رُسته، دین یهود را در میان قبایل حمیر و بنی کنانه و بنی حارث بن کعب و کنده رایج می‌داند.<sup>۷۲</sup> نویسنده مجموعه الوثائق السیاسیه چنین معتقد است که

اشعش قبیل از گرویدن به دین مقدس اسلام، در زمرة پیروان یهود قرار داشت.<sup>۷۳</sup> با توجه به مطالب فوق، احتمالاً در میان کندييان آیین مسيحيت و یهودی رایج بوده است. نکته مسلم آن که، نیاکان اشعش از مهمترین اشراف عرب بودند و قبیله او نیز جزء یکی از چند قبیله معروف عرب قرار داشت،<sup>۷۴</sup> زیرا او همواره به قبیله و شرف خانوادگی خویش، افتخار می‌کرد و بدان مبارفات می‌نمود.

### پی‌نوشت‌ها

۱. پیکولوسکایا، اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ایران در سده‌های چهارم - ششم میلادی، ترجمه عنایت‌الله رضا، (تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، پژوهشگاه، ۱۳۷۲) ص ۲۹۲.
۲. ابن عبد ربہ، العقد الفريد، تحقيق الدكتور مفید محمد قمیحة، چاپ اول، (بیروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۰۴/۵۱۹۸۳) ج ۳، ص ۳۴۰؛ ابن حزم الاندلسی، جمهرة انساب العرب، چاپ اول، (بیروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۰۳/۵۱۹۸۳) ص ۴۲۵؛ جواد علی، المفصل فی التاریخ العرب قبل اسلام، (بیروت، دارالعلم للملائين، ۱۹۷۹) ج ۳، ص ۳۱۵.
۳. جواد علی، پیشین، ج ۳، ص ۳۱۹.
۴. ابن خلدون، العبر، ترجمة عبدالمحمد آیتی، چاپ اول، (تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۴) ج ۱، ص ۳۰۱؛ پیکولوسکایا، پیشین، ص ۲۹۲.
۵. پیکولوسکایا، پیشین، ص ۲۹۲.
۶. یاقوت حموی، معجم البلدان، (بیروت، دارصادر، ۱۳۷۹/۵۱۹۷۷) ج ۴، ص ۴۸۲.
۷. عمر رضا کحاله، معجم قبائل العرب القديمة و الحديثة، چاپ هفتم، (مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۸/۵۱۹۹۷) ج ۳، ص ۹۹۸.
۸. جرجی زیدان، العرب قبل الاسلام، علّق عليها دکتر حسن مونس، (دارالهلال، بی‌تا) ص ۲۴۲.
۹. همان، ص ۲۴۲؛ به گفته ابن خلدون (العبر، ج ۱، ص ۳۲۰)، حجر بن عمرو برادر

- مادری حسان بن تیع بوده است.
۱۰. جواد علی، پیشین، ج ۳، ص ۳۸۲.
  ۱۱. پیکولوسکایا، پیشین، ص ۲۹۳.
  ۱۲. جواد علی، پیشین، ج ۳، ص ۳۱۹.
  ۱۳. پیکولوسکایا، پیشین، ص ۲۹۳.
  ۱۴. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴) ج ۱، ص ۲۶۸.
  ۱۵. همان.
  ۱۶. ابن خلدون، پیشین، ج ۱، ص ۲۶۸.
  ۱۷. جرجی زیدان، پیشین، ص ۲۴۲.
  ۱۸. ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ترجمه ابوالقاسم حالت، ( مؤسسه مطبوعاتی، بی‌تا) ج ۵، ص ۲۶۱.
  ۱۹. حمزه اصفهانی، پیامران و شاهان (سنی ملوك الارض والانبياء)، ترجمة جعفر شعار، (تهران، بنیاد فرهنگ، ۱۳۴۶) ص ۱۴۷.
  ۲۰. همان.
  ۲۱. در مورد وجه تسمیه آكل المرار، ر.ک: الامام المحدث عبدالرحمن السهيلي، *الرسوخ الانف*، (بی‌تا) ج ۷، ص ۴۱۰؛ حمزه اصفهانی، پیشین، ص ۲۲۲.
  ۲۲. ابن اثیر، پیشین، ج ۵، ص ۲۶۰-۲۶۱.
  ۲۳. جرجی زیدان، پیشین، ص ۲۴۳.
  ۲۴. ابن خلدون، پیشین، ج ۱، ص ۳۲۴.
  ۲۵. فیلیپ حتی، *تاریخ عرب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ سوم، (تبیز، حقیقت، ۱۳۴۴)

- ج ۱، ص ۱۰۶؛ حسن تقی زاده، از پرویز تا چنگیز، (تهران، فروغی، ۱۳۳۸) ص ۱۳۷.
۲۶. حمزه اصفهانی، پیشین، ص ۱۴۰.
۲۷. ابن خلدون، پیشین، ج ۱، ص ۳۲۴؛ ابن اثیر، پیشین، ج ۵، ص ۲۶۱-۲۶۰.
۲۸. حتی، پیشین، ج ۱، ص ۱۰۷.
۲۹. أغناطیوس غویبدی، محاضرات فی تاریخ الیمن و الجزریة العربیہ قبل الاسلام ترجمة ابراهیم سامرایی، (لبنان، دارالحدیث، ۱۹۸۶) ص ۴۱.
۳۰. ابن خلدون، پیشین، ج ۱، ص ۳۲۰.
۳۱. ابن اثیر، پیشین، ج ۵، ص ۲۶۱؛ کحاله، پیشین، ج ۱، ص ۲۳۰.
۳۲. ابن خلدون، پیشین، ج ۱، ص ۳۲۰.
۳۳. ابن اثیر، پیشین، ج ۵، ص ۲۶۱؛ تقی زاده، پیشین، ص ۱۳۷.
۳۴. تقی زاده، پیشین، ص ۱۳۸؛ جعفر شهیدی، تاریخ تحلیلی اسلام، چاپ دوم، (تهران، مرکز نشردانشگاهی، ۱۳۶۳) ص ۱۶.
۳۵. ابن خلدون، پیشین، ج ۱، ص ۳۲۱.
۳۶. ابن اثیر، پیشین، ج ۵، ص ۲۶۱-۲۶۲؛ غلامحسین زرگری نژاد، تاریخ صدر اسلام (عصر نبوت)، (تهران، سمت، ۱۳۶۸) ص ۷۱.
۳۷. حمزه اصفهانی، پیشین، ص ۱۴۷؛ ابی الفرج الاصفهانی، الاغانی، (داراحیاء التراث العربي، بی تا) ج ۹، ص ۳۱۹۸؛ مجمل التواریخ و القصص، تصحیح ملک الشعرا، بهار، (تهران، چاپ خانه خاور، ۱۳۱۸) ص ۱۷۸.
۳۸. طبری، تاریخ طبری، ترجمة ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، (تهران، اساطیر، ۱۳۶۲) ج ۲، ص ۷۴۱.
۳۹. همان، ج ۲، ص ۷۴۲.

۴۰. حمزه اصفهانی، پیشین، ص ۱۴۸؛ مجله التواریخ و القصص، ص ۱۷۹؛ جواد علی، پیشین، ج ۳، ص ۲۴۴؛ علی اکبر فیاض، تاریخ اسلام، (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۹) ص ۴۲.
۴۱. ابن اثیر، پیشین، ج ۵، ص ۲۶۲؛ حسن تقی‌زاده، تاریخ عربستان و قوم عرب، (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۲۸) ص ۱۴۴.
۴۲. آرتور کریستین سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، (تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۸) ص ۴۸۱.
۴۳. حمزه اصفهانی، پیشین، ص ۱۴۸.
۴۴. مجله التواریخ و القصص، ص ۱۷۹.
۴۵. حمزه اصفهانی، پیشین، ص ۱۴۸.
۴۶. جرجی زیدان، پیشین، ص ۲۴۴؛ حمزه اصفهانی، پیشین، ص ۱۴۷.
۴۷. یعقوبی، پیشین، ج ۱، ص ۲۶۹.
۴۸. جرجی زیدان، پیشین، ص ۲۴۵.
۴۹. یعقوبی، پیشین، ج ۱، ص ۲۶۹.
۵۰. حتی، پیشین، ج ۱، ص ۱۰۷.
۵۱. جرجی زیدان، پیشین، ص ۲۴۷.
۵۲. حتی، پیشین، ج ۱، ص ۱۰۷.
۵۳. یعقوبی، پیشین، ج ۱، ص ۲۷۴؛ ابوالفرج اصفهانی، پیشین، ج ۹، ص ۳۲۱۹؛ حتی، پیشین، ج ۱، ص ۱۰۷.
۵۴. ابن حبیب بغدادی، المُحَجَّر، (حیدرآباد دکن، بینا، ۱۳۶۱ / ۱۹۴۲ م) ص ۳۷۰.
۵۵. جواد علی، پیشین، ج ۳، ص ۳۵۷.
۵۶. همان، ج ۳، ص ۳۸۲.

۵۷. فقطی، *تاریخ الحكماء*، ترجمه بهین دارابی، (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۷) ص ۴۹۹.
- علی اکبر فیاض، پیشین، ص ۴۲.
۵۸. *مجمل التواریخ و القصص*، ص ۱۷۹.
۵۹. ابن حبیب بغدادی، پیشین، ص ۲۴۵.
۶۰. یوسف المزی، *تهذیب الکمال فی اسماء الرجال*، (بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴/۱۹۹۴) ج ۲، ص ۲۸۵؛ ابن ابی الحدید، *جلوة تاریخ در شرح نهج البلاعه*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، (تهران، نشر نی، ۱۳۷۵) ج ۱، ص ۱۳۹.
۶۱. ابن رسته، *الاعلائق النفيّة*، ترجمه حسین قره‌چانلو، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵) ص ۲۶۳؛ ابن حبیب بغدادی، پیشین، ص ۲۴۵.
۶۲. ابن قبیله دینوری، *المعارف*، چاپ اول، (قاهره، دارالکتب المصريه، ۱۳۵۳/۱۹۳۴) ص ۱۴۵؛ ابن منظور، *لسان العرب*، (قم، نشر ادب الحوزه، ۱۳۶۳/۱۴۰۵) ج ۲، ص ۱۶۰-۱۶۱؛ ابن ماکولا، *الاکمال فی رفع الارتیاب*، چاپ اول، (بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۱/۱۹۹۰) ج ۱، ص ۹۱.
۶۳. ابن حجر العسقلانی، *الاصابة فی تمیز الصحابة*، چاپ اول، (بیروت، دارالجیل، ۱۴۱۲/۱۹۹۲) ج ۱، ص ۸۸.
۶۴. علی بهرامیان، اشعت بن قیس کندی، *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۹، ص ۴۷.
۶۵. ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۱، ص ۱۴۰.
۶۶. ابن رسته، پیشین، ص ۲۸۱؛ ابن حبیب بغدادی، پیشین، ص ۲۴۴.
۶۷. ابن حزم اندلسی، پیشین، ص ۴۲۶؛ ابن قبیله، پیشین، ص ۱۴۵؛ سید رضی، *نهج البلاعه*، ترجمه جعفر شهیدی، (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸) ص ۲۱ نیز در خطبه شماره ۱۹، اشاره به اسارت اشعت در دوره جاهلیت دارد.

۶۸. ابن حزم اندلسی، پیشین، ص ۴۲۶؛ زرگری نژاد، پیشین، ص ۷۸.
۶۹. ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۱، ص ۱۴۰.
۷۰. ابن رسته، پیشین، ص ۲۸۱.
۷۱. تقیزاده، پیشین، ص ۱۳۸.
۷۲. ابن رسته، پیشین، ص ۲۸۱.
۷۳. محمد حمیدالله، مجموعه الوثائق السیاسیة، ترجمة محمود مهدوی دامغانی، (تهران، بنیاد، ۱۳۶۵) ص ۲۶۴.
۷۴. القلقشندي، نهاية الارب في معرفة انساب العرب، (بيروت، دار الكتب العلمية، بي تا) ص ۴۰۲\_۴۰۱.

## منابع

- ابن عبد ربه، العقد الفريد، تحقيق الدكتور مفید محمد قمیحة، چاپ اول (بیروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۰۴هـ / ۱۹۸۳م) ج ۳.
- ابن خلدون، العبر، ترجمه عبدالمحمد آیشی، چ اول، (تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۴) ج ۱.
- ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، ترجمه ابوالقاسم حالت ( مؤسسه مطبوعاتی، بی تا)، ج ۵.
- ابن ابی الحدید، جلوه تاریخ در نشر نهج البلاغه، ترجمة محمود مهدوی دامغانی، (تهران، نشر نی، ۱۳۵۷) ج ۱.
- ابن رسته، الاعلائق النفییه، ترجمة حسین قره چانلو (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵).
- ابن منظور، لسان العرب (قم، نشر ادب الحوزه، ۱۴۰۵هـ / ۱۳۶۳م) ج ۲.
- ابن ماکولا، الاكمال فی رفع الارتباط، چاپ اول (بیروت، دار الكتب العلمية،

۱۴۱۱-هـ/۱۹۹۰م)

- اصفهانی، حمزه، پیامبران و شاهان (سنی ملوک الارض و الانیاء)، ترجمه جعفر شعار (تهران، بنیاد فرهنگ، ۱۳۶۴).
- اصفهانی، ابی الفرج، الاغانی (دار احیاء التراث العربي، بی تا) ج ۹.
- الاندلسی، ابن حزم، جمهرة انساب العرب، چاپ اول (بیروت، دارالكتب العلمیہ، ۱۴۰۳هـ/۱۹۸۳م).
- بغدادی، ابن حبیب، المختبر (حیدر آباد دکن، بی نا، ۱۳۶۱هـ/۱۹۴۲م).
- بهرامیان، علی، اشعت بن قیس کندی، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۹.
- تقیزاده، حسن، از پرویز تا چنگیز (تهران، فروغی، ۱۳۲۸).
- ———، تاریخ عربستان و قوم عرب (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۲۸).
- جواد علی، المفصل فی التاریخ العرب قبل اسلام (بیروت، دارالعلم، للملايين، ۱۹۷۹م).
- حموی، یاقوت، معجم البلدان، (بیروت، دارصادر، ۱۳۷۹هـ/۱۹۷۷م).
- حتی، فیلیپ، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ سوم، (تبریز، کتاب فروشی محمد باقر کتابچی، حقیقت، ۱۳۴۴) ج ۱.
- حمید الله، محمد، مجموعه الوثائق السیاسیه، ترجمه محمود مهدوی دامغانی (تهران، بنیاد، ۱۳۶۵).
- زرگری نژاد، غلام حسین، تاریخ صدر اسلام (عصر نبوت)، (تهران، سمت، ۱۳۶۸).
- دینوری، ابن قتبیه، المعارف، چاپ اول، (قاهره، دارالكتب المصريه، ۱۳۵۳هـ/۱۹۳۴م).
- زیدان، جرجی، العرب قبل الاسلام، علق عليها دکتر حسن مونس، (دارالهلال، بی تا).
- سید رضی، نهج البلاغه، ترجمه جعفر شهیدی (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸).
- السهیلی، الامام المحدث عبدالرحمن، الروض الأنف (بی تا) ج ۷.

- شهیدی، جعفر، *تاریخ تحلیلی اسلام*، ج دوم، (تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۳).
- طبری، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج دوم، (تهران، اساطیر، ۱۳۶۲) ج ۲.
- عسقلانی، ابن حجر، *الاصابة فی تمیز الصحابة*، ج اول، (بیروت، دارالجیل، ۱۴۱۲هـ/۱۹۹۲م).
- غویدی، اغناطیوس، *محاضرات فی تاریخ اليمن و الجزیرۃ العربیة قبل الاسلام*، ترجمه ابراهیم سامرایی، (لیبان، دارالحدیث، ۱۹۸۶م).
- فیاض، علی اکبر، *تاریخ اسلام*، (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۹).
- قسطنطینی، *تاریخ الحكماء*، ترجمه بهین دارابی (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۷).
- قلقشندی، *نهایه الارب فی معرفه انساب العرب* (بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا).
- کحاله، عمر رضا، *معجم قبائل العرب القديمه و الحديثه*، ج هفتم، ( مؤسسه الرساله، ۱۴۱۸هـ/۱۹۹۷م).
- کریستین سن، آرتور، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، (تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۸).
- لوسکایا، پیکو، *اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ایران در سده چهارم - ششم میلادی*، ترجمه عنایت الله رضا (تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، پژوهشگاه، ۱۳۷۲ش).
- مؤلف مجهول، *مجمل التواریخ و القصص*، تصحیح ملک الشعرای بهار، (تهران، چاپ خانه خاور، ۱۳۱۸).
- المزی، یوسف، *تهذیب الکمال فی اسماء الرجال*، (بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴هـ/۱۹۹۴م).
- یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴)، ج ۱.

